## جلسه 59-917

**‌شنبه - 23/10/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌الله الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به وضع باطن کفین بر زمین در حال سجود بود که صاحب عروه فرمود اگر عاجز بشود از وضع باطن الکف مجزی است که ظاهر کف را بر زمین بگذارد، در مستمسک فرمودند بلکه متعین است وضع ظاهر الکف. ما عرض کردیم صاحب عروه از کلمه یجزی جواز را اراده نکرده ایشان هم ظاهرا وجوب وضع ظاهر الکفین را می‌‌گوید در فرض عجز از وضع باطن الکفین و لذا در حاشیه بر رساله عملیه شیخ انصاری ایشان ظاهرش این است که موافق هست با همین وجوب وضع ظاهر الکفین عند العجز عن وضع باطن الکفین.

آقای حکیم فرمود ما که می‌‌گوییم واجب است وضع ظاهر الکفین عند العجز عن وضع باطن الکفین از باب این هست که دوران امر بین تعیین و تخییر است ما قائل به احتیاط هستیم. امر دائر است مخیر باشد بین وضع ظاهر الکف و وضع موضع دیگر از دستش یا متعین باشد وضع ظاهر الکف.

آقای سیستانی فرمودند ما هم قائلیم به احتیاط در دوران امر بین تعیین و تخییر اما این‌جا وضع ظاهر الکف تنها محتمل التعیین نیست، محتمل است که متعین باشد وضع باطن الذراع، چون ظاهر کف با باطن کف از یک حیث شباهت دارند، ولی وضع باطن الذراع هم با وضع باطن الکف از حیث باطن بودن شباهت دارند، شاید شارع می‌‌خواهد از یک باطن یعنی باطن الکف به یک باطن دیگر منتقل بشویم که باطن الذراع است، محتمل التعیین فقط وضع ظاهر الکف نیست بلکه محتمل است تعیین وضع باطن الذراع. می‌‌شود دوران امر بین تخییر و دو تا محتمل التعیین. البته چون ایشان آقای سیستانی کلا وضع ظاهر الکف را هم علی القاعدة لازم نمی‌دانند چون دلیلش را قاعده میسور می‌‌دانند و قاعده میسور را قبول ندارند بحث را ادامه ندادند ولی بحث ناقص است. آقای سیستانی اگر در فرض عجز از وضع باطن کف نوبت برسد به این‌که ما بدانیم که باید بیکار نمانیم، حالا از یدمان یک چیزی را وضع کنیم روی زمین، روی این مبنا که دوران امر بین تخییر و محتمل التعیین در دو چیز دانستند نظرشان چیست؟

در برخی از کلمات ایشان گفتند ما این‌جا قائل به تخییر هستیم، اگر امر دائر بود بین یک محتمل التعیین و تخییر آن‌جا قائل به احتیاط هستیم به اتیان محتمل التعیین اما اگر امر دائر بود بین تخییر و دو تا محتمل التعیین یعنی مثلا نمی‌دانیم بر ما واجب است جامع بین اطعام و صوم یا اطعام محتمل التعیین باشد یا صوم محتمل التعیین، برخی از کلمات ایشان این است که این‌جا ما قائل به تخییر می‌‌شویم که ما عرض کردیم وجه فنی برایش نمی‌فهمیم که چه فرقی می‌‌کند این با آن جایی که فقط یک طرف محتمل التعیین باشد، بالاخره علم اجمالی حالا گاهی علم اجمالی صناعی است گاهی علم اجمالی ثلاثی است، در دو تا محتمل التعیین علم اجمالی ثلاثی الاطراف است یا اطعام واجب تعیینی است یا صوم واجب تعیینی است یا احدهما واجب است چه فرق می‌‌کند این‌جا هم ما باید قائل به احتیاط بشویم اگر ما در دوران امر بین تعیین و تخییر اصالةالاحتیاط را قائل بشویم. در این مثال اطعام و صوم که احتیاط ممکن هست. در مانحن‌فیه ممکن است شما بگویید احتیاط امکان ندارد، می‌‌گوییم نخیر چرا امکان ندارد؟ در یک سجده اول ظاهر الکفش را مثلا بگذارد روی زمین ذکر تسبیح بگوید بعد باطن الذراعش را بگذارد روی زمین، تکرار کند ذکر تسبیح را. نگویید استقرار بدن را ایشان در جمیع آنات سجود لازم می‌‌دانند، می‌‌گوییم دست را این طرف و آن طرف کردن که منافات با استقرار عرفی بدن ندارد مشکلی ایجاد نمی‌کند. حالا اگر شما فرض کنید بخاطر ضیق وقت یا به هر جهتی امکان احتیاط در نماز نباشد، بله آن‌جا ایشان قائل به تخییر می‌‌شوند بخاطر یک مبنایی که دارند و آن مبنا این است که در سنن نماز اگر نمی‌شد در یک نماز احتیاط بکنیم، مثلا نمی‌دانیم قنوت جزء نماز است یا مانع از نماز، در یک نماز نمی‌توانیم احتیاط کنیم، چون بالاخره یا قنوت را بجا می‌‌آوریم شاید مانع باشد یا ترک می‌‌کنیم شاید جزء باشد و این هم از سنن است از فرائض که نیست، این‌جا ایشان قائلند که شما یک نماز بخوان با بنای بر احد الطرفین عرفا مضطری به ترک آن طرف دیگر، و می‌‌شوی مشمول قانون السنة لاتنقض الفریضة. ترک کردی سنت را آنی که ترک کردی اگر سنت بود ترک کردی او را عن ضرورة چون هر دو را که نمی‌توانی انجام بدهی، ترجیح یکی بر دیگری هم که بلامرجح است باید یکی را انتخاب کنی عرفا می‌‌گویند آنی را که انتخاب کردی و دیگری را ترک کردی ترک دیگری عن عذر است و اخلال به سنت عن عذر موجب بطلان فریضه نمی‌شود، اگر السنة لاتنقض الفریضة را شامل ترک عذری و لو با التفات قائل بشویم فرمایش آقای سیستانی درست در می‌‌آید و الا اگر امکان احتیاط در یک نماز نباشد باید دو تا نماز بخوانیم.

این خلاصه عرض ما.

[سؤال: ... جواب:] احتیاط واجب می‌‌کنند در فرض عجز از وضع باطن الکف که ظاهر الکف را وضع کند و لکن می‌‌شود رجوع کرد به فتوای کسی که می‌‌گوید هیچ چیز لازم نیست حالا که عاجز شدی از وضع باطن الکف دستانت را بگذار دور گردنت. ... در بحث استدلالی ایشان گفتند اگر نوبت برسد به دوران امر بین تعیین و تخیر جناب آقای حکیم فقط وضع ظاهر الکف محتمل التعیین نیست، وضع باطن الذراع هم محتمل التعیین است چون آن هم یک وجه شبهی دارد با وضع باطن الکف شاید شارع گفته باطن، از باطن به یک باطن دیگری منتقل بشو. و لذا می‌‌شود دوران امر بین تخییر و دو تا محتمل التعیین.

[سؤال: ... جواب:] بنده که در دوران امر بین تعیین و تخییر برائتی هستم، ‌برائت از دو تا محتمل التعیین جاری می‌‌کنیم اگر یکی محتمل التعیین برائت از او جاری می‌‌کنیم دو تا محتمل التعیین باشد برائت از هر دو جاری می‌‌کنیم تعارض هم نمی‌کند چون احتمال تخییر می‌‌دهیم احتمال می‌‌دهیم هر دو برائت درست باشد نه این محتمل التعیین واقعا متعین باشد نه آن محتمل التعیین واقعا متعین باشد بلکه ما مخیر باشیم.

مسأله 4: لایجب استیعاب باطن الکفین او ظاهرهما بل یکفی المسمی و لو بالاصابع فقط او بعضها. صاحب عروه فرموده استیعاب وضع الکفین علی الارض لازم نیست شما یک انگشتت را بگذاری روی زمین کافی است. نعم لایجزی رؤوس الاصابع مع الاختیار اما اگر نوک انگشتان را بگذاری زمین اختیارا این کار را بکنی جایز نیست کما لایجزی لو ضم اصابعه و سجد علیها مع الاختیار همین‌جور مجزی نیست که شما حالت بوکس به خودت بگیری انگشانت را جمع کنی مثل مشت با حالت مشت بگذاری روی زمین، این هم جایز نیست. این نظر صاحب عروه.

اما آن بخش اول از فرمایش صاحب عروه که استیعاب در وضع الکفین لازم نیست، این نظر مشهور است، شهید ثانی در المقاصد العلیة می‌‌گوید بلاخلاف، در مدارک و حدائق می‌‌گویند لم ینقل فیه خلاف، ولی علامه در منتهی فرمودند عندی فیه تردد و الاجتزاء بالبعض یحتاج الی دلیل، ‌من تردید دارم که استیعاب در وضع الکفین لازم نباشد، ظاهر وضع الکفین علی الارض استیعاب هست، اجتزاء به بعض نیاز به دلیل دارد. آقای حکیم فرمودند اطلاق ادله خودش دلیل است. استیعاب نیاز به دلیل دارد.وضع الکفین علی الارض صدق می‌‌کند و لو یک انگشتش را روی زمین بگذارد.

در حاشیه عروه جمعی از بزرگان حاشیه که زدند بر عروه احتیاط واجب کردند استیعاب عرفی در وضع الکفین هم حفظ بشود. در وضع الجبهة همه قبول دارند بخاطر روایت که ایما سقط من ذلک علی الارض اجزأه آن‌جا وضع بعض الجبهة علی الارض کافی است اما در وضع الکفین علی الارض عده‌ای از بزرگان حاشیه زدند که احتیاط واجب رعایت استیعاب عرفی است. مرحوم آقای نائینی، ‌آسید ابوالحسن اصفهانی آقای بروجردی امام آقای گلپایگانی آقای آسید عبدالهادی شیرازی، آل یاسین این‌ها گفتند احتیاط واجب رعایت استیعاب عرفی است در وضع الکفین. آقای خوئی هم در موسوعه جلد 15 صفحه 123 فرمودند مراعاة الاستیعاب العرفی لو لم یکن اقوی فلاریب انه احوط، احتیاط واجب است، الاحوط ان لم یکن اقوی آقای خوئی در منهاج الصالحین اگر این را تعبیر کنند فتوا است، مثلا در بحث خمس هدیه می‌‌گویند الاحوط ان لم یکن اقوی تخمیس الهدیة، بعضی‌ها فکر می‌‌کنند که این احتیاط واجب است می‌‌گویند رجوع می‌‌کنیم به کسی که خمس هدیه را واجب نمی‌داند، نه، این فتوا است. این را آقای خوئی در صراط النجاة ذکر کرده که این‌ها فتوا است، اما در بحث استدلالی که مقام فتوا نیست این ظاهرش همان احتیاط وجوبی است.

[سؤال: ... جواب:] فتوای به واقع، مثلا نگاه کنید صراط النجاة را ببینید الاحوط ان لم یکن اقوی آقای خوئی فرمودند فتوا است. آقای تبریزی فرمودند احتیاط وجوبی است و لکن رجوع به غیر جایز نیست. که وجه آن را نفهمیدیم اگر احتیاط واجب است چرا رجوع به غیر جایز نیست. حالا وارد آن بحث نمی‌شویم. آقای خوئی فرمودند این فتوا است، ولی در منهاج این فتوا است، ربطی به بحث استدلالی ندارد، این ظاهرش احتیاط واجب است.

آقای سیستانی هم فرمودند لایترک الاحتیاط بمراعاة الاستیعاب العرفی مع الامکان و مع عدمه یجتزئ بالمقدار الممکن.

مشهور که قائلند به عدم وجوب استیعاب دلیل‌شان ببینیم این است که اطلاقی که اقتضای وجوب استیعاب بکند نداریم یا اطلاق داریم و لکن مقید داریم که دلیل است بر عدم وجوب استیعاب. این را باید بررسی کنیم. اول ببینیم اطلاقی در وجوب استیعاب داریم؟ وجوهی ذکر کردند که اطلاقی داریم در وجوب استیعاب. اولش آنی است که آقای خوئی فرموده: انما السجود علی سبعة اعظم الجبهة و الیدان یا الجبهة و الکفان، آقای خوئی فرمودند متعارف در سجود بر کفین همین است که انسان تمام کفش را روی زمین بگذارد، اطلاق هم منصرف می‌‌شود به همان فرض متعارف معهود. بله مراد استیعاب حقیقی نیست، استیعاب عرفی است، استیعاب حقیقی که چه بسا امکان هم ندارد مگر در زمین‌ها شُل، استیعاب عرفی [مراد است]، ‌بعد آقای خوئی فرمودند: نگویید وضعت یدی علی الحائط صدق می‌‌کند بر وضع بعض الید علی الحائط، ‌بعض الکفین را بر حائط بگذارید انگشتان‌تان را هم روی حائط بگذارید صدق می‌‌کند وضع یدی علی الحائط، ضرب الیتیم بیده، زید ضرب الیتیم بیده، زید می‌‌آید می‌‌گوید چرا دروغ می‌‌گویید من کی این کار را کردم من با انگشتانم محکم زدم به سر یتیم، یتیم ناله کرد گفت‌ای مادر! و رفت، می‌‌گویند ضرب زید الیتیم بیده یعنی همین یعنی با دستانش یتیم را زد حالا با تمام دستش یا به بعض دستش. آقای خوئی می‌‌فرماید بله این مقدار که من متوجه هستم، افعال فرق می‌‌کند، ضرب الیتیم بیده وضع یده علی الحائط این با عدم الاستیعاب هم می‌‌سازد اما سجد علی الکفین را بگویید، ‌متعارف در سجود علی الکفین وضع استیعابی کفین است بر زمین و لذا منصرف است سجد علی الکفین بر سجود به تمام الکفین.

انصافا به نظر می‌‌رسد این فرمایش تمام نباشد. اگر می‌‌گفتند ضع کفیک علی الارض فی حال السجود بعید نبود ما بگوییم ظهور انصرافیش در وضع تمام الکفین علی الارض باشد در حال سجود اما انما السجود علی سبعة اعظم این کنایه است، ‌سجود بر هفت عضو است یعنی سجود واجب است بر هفت عضو: پیشانی، کفین، رکبتین و ابهامین، این کنایه است چون سجود بر یدین و کفین که نیست، این کنایه است از این‌که در حال سجود واجب است وضع الکفین علی الارض بکنید. پس وضع الکفین علی الارض مدلول مطابقی انما السجود علی سبعة اعظم نیست مدلول کنایی آن است وقتی مدلول کنایی شد مکنی‌به نمی‌دانیم وضع تمام الکفین است علی الارض یا وضع مسمای وضع الکفین علی الارض، و لذا هیچ ظهوری ندارد انما السجود علی سبعة اعظم الجبهة و الکفان در لزوم استیعاب.

و اما انصراف به متعارف، آن را که قبلا جواب دادیم گفتیم پس طبق بیان شما نمی‌شود بالای دیوار نماز خواند چون متعارف نیست نمی‌شود بالای مناره نماز خواند چون متعارف نیست نمی‌شود در آب نماز خواند چون متعارف نیست. آیا می‌‌توانید ملتزم بشوید به این‌ها، هر چیزی که غیر متعارف است پس انصراف دارد خطاب از او؟ وجهی ندارد این مطلب.

[سؤال: ... جواب:] تعارف که بعید نیست در وضع الکفین استیعاب عرفی هست. همانی که شما می‌‌فرمایید فشار ندهد استیعاب عرفی هست، همان وسطش بالا است استیعاب عرفی است. عدم استیعاب عرفی این است که یک انگشتت را بزنی به زمین. ... من که فکر می‌‌کنم همین که شما می‌‌فرمایید استیعاب عرفی است، عرفا می‌‌گویند تمام کفش را، وضع کفه علی الارض. من به نظرم همین استیعاب عرفی است در مقابل قول صاحب عروه که می‌‌گفت یکفی وضع اصبعه علی الارض. اما این‌که شما می‌‌فرمایید فشار بدهد دستش را روی زمین بله او اصلا فقط مقدسین این کار را می‌‌کنند و محتاطین و الا نوع مردم کف دستش را می‌‌گذارد اصلا یک مقدار از وسط کف دستش بالاست.

پس دلیل اول به نظر ما تمام نیست. اگر هم اجمال داشت و یا به قول آقای خوئی انصراف به متعارف داشت انصرافی نیست که ظهور پیدا کند در امر به این متعارف، فوقش می‌‌شود مجمل و مانع از رجوع به اصل برائت از لزوم استیعاب نیست.

دلیل دوم بر لزوم استیعاب، ‌آقای خوئی فرموده است صحیحه حماد است، در صحیحه حماد مسلما امام تمام الکفین‌شان را روی زمین قرار دادند. چرا؟ برای این‌که اگر یک انگشت‌شان را دو انگشت‌شان را اصلا تمام چهار انگشت‌شان را روی زمین قرار داده بودند و باطن الراحة را روی زمین قرار نداده بودند حماد حساس می‌‌شد نقل می‌‌کرد، این‌که حساس نشد حماد معلوم می‌‌شود امام علیه السلام استیعاب عرفی کرد در وضع الکفین. بعد هم که فرمود یا حماد هکذا فصلّ، امر کرد این‌جوری نماز بخوان. پس واجب می‌‌شود استیعاب.

اولا: ما قبلا بارها گفتیم صحیحه حماد بیان آداب نماز می‌‌کند، هملن‌طور که آقای تبریزی هم رحمة الله علیه می‌‌فرمودند سیاق صحیحه حماد که از اول به حماد می‌‌گویند نماز بخوان بعد فرمود این چه نمازی است؟! شصت سال از عمر شماها می‌‌گذرد یک نماز کامل نمی‌توانید بخوانید؟! می‌‌گویم من اصلا نابود شدم وقتی حضرت این را فرمود، بعد عرض کردم به ما یاد بدهید!‌ حضرت برخواست دو رکعت نماز خواند، آن دو رکعت اصلا ببینید چه جور نمازی است، مشخص است که نماز با آداب را حضرت می‌‌فرماید نه نماز با اقل واجبات.

ثانیا: آن موارد متعارف را که ظهور ندارد حضرت به آن امر می‌‌کند، یک سری متعارف بود، امام متعارف را انتخاب می‌‌کند، یا حماد هکذا فصل ظهور ندارد که آن متعارف‌هایی را که من انتخاب کردم و هیچ ظهوری ندارد در این‌که وجه شرعی دارد آن‌ها را هم شما رعایت کنید چون بالاخره امام باد یک روشی را انتخاب کنند و بهترین روش روش متعارف است، این دلیل بر وجوب نمی‌شود. پس این صحیحه حماد هم دلیل بر وجوب استیعاب نیست.

دلیل سوم روایت علی بن ابی‌حمزه بطائنی است از ابی‌بصیر در تهذیب جلد 2 صفحه 83 نقل می‌‌کند عن ابی‌عبدالله علیه السلام اذا جلست فی الصلاة فلاتجلس علی یمینک و اجلس علی یسارک فاذا سجدت فابسط کفیک علی الارض، حضرت فرمود طبق نقل هنگامی که سجود کردی ابسط یدیک علی الارض، بسط الکفین یعنی استیعاب.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک فرموده اولا سند این روایت ضعیف است چون هم علی بن ابی‌حمزه بطائنی در سند هست که مشهور ضعیف می‌‌دانند، و هم این‌که سند شیخ طوسی به کتاب علی بن ابی‌حمزه بطائنی که در فهرست ذکر کرده مشتمل بر ابوالمفضل شیبانی است و بر ابن بطة ابوالمفضل شیبانی و ابن بطة هر دو ضعیف هستند، ابوالمفضل که تعبیری که نجاشی می‌‌کند می‌‌گوید کان فی اول امره ثبتا ثم اختلط، عاقبت به شر شد و رأیت جل اصحابنا یغمزونه و یضعفونه نامش هم محمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله هست. در مشیخه البته سند ذکر نمی‌کند شیخ طوسی به کتاب علی بن ابی‌حمزه ولی در فهرست این سند را ذکر کرده که این سند هم ضعیف است. پس اشکال اول ضعف سند است.

اشکال دوم اعراض اصحاب است. اصحاب اعراض کردند از این مضمون چون اصحاب نقل شد که لا خلاف بینهم در عدم وجوب استیعاب.

این اعراض که ثابت نیست چون لا خلاف یعنی خلافی نقل نشد، اما تصریح بکنند به عدم وجوب استیعاب این هم روشن نیست. یعنی کسی تصریح نکرد به وجوب استیعاب. و لذا به ظاهر کلام علما اخذ می‌‌کنند استظهار می‌‌کنند که علما هم ظاهر کلام‌شان این است که مطلق وضع الکفین علی الارض کافی است نه این‌که تصریح کردند که لایجب الاستیعاب، بعضی‌ها تصریح کردند اما همه تصرح نکردند.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است که متعارف استیعاب عرفی است. بعد هم علما خیلی هاشان به اطلاق برگزار کردند، تصریح نکردند که استیعاب لازم نیست. برخی تصریح کردند که استیعاب لازم نیست. ... حالا اعراض از دلالت را که ما اصلا موهن نمی‌دانیم.

اشکال سوم آقای حکیم این است که می‌‌گویند روایت می‌‌گوید ابسط کفیک علی الارض یقینا این واجب نیست چون اصلا لازم نیست کفین بر ما یصح السجود علیه قرار بگیرد، مستحب است انسان کفینش را روی خاک قرار بدهد. چون در روایت داریم می‌‌شود کفین را بر ثوب قرار داد ولی افضل این است که بر ارض قرار بدهی. پس این روایت که می‌‌گوید ابسط کفیک علی الارض در مقابل بسط الکفین علی الثوب این یقینا واجب نیست.

این جوابش این است که اصلا ارض دو استعمال دارد: ارض در مقابل عرش، در مقابل سماء، روی فرش هم بنشینی می‌‌گویند سجد علی الارض، در مقابل این‌که ایستاد. یک ارضی داریم در مقابل آن ثوب و این‌ها، بله وضع الکفین علی الارض افضل، اما این روایتی که می‌‌گوید ابسط کفیک علی الارض ظهور ندارد که باید حتما بر ما یصح السجود علیه بسط الکفین بکنیم تا بگویید قطعا این واجب نیست، ابسط کفیک علی الارض یعنی همان موضعی که بر آن سجده می‌‌کنی، اصلا ظهور ندارد ابسط کفیک علی الارض که کفین بر ما یصح السجود علیه قرار بگیرد. و لذا مثل آقای خوئی گفتند، ‌آقای سیستانی هم دارند که دلالت این روایت تمام است، فقط مشکل سند دارد.

ما به نظرمان دلالت این را هم می‌‌شود به یک نحو دیگری مخدوش کرد و آن این است که سیاق، ‌سیاق مستحبات است. ببینید! اذا جلست فی الصلاة فلاتجلس علی یمینک و اجلس علی یسارک، این قطعا مستحب است، فاذا سجدت فابسط کفیک علی الارض فاذا رکعت فألقم رکبتیک کفیک در حال رکوع هم احاطه بکند کفینت رکبتینت را، این هم قبلا بحث شد که مستحب است. و لذا با وجود این سیاق استحباب ظهور این فاذا سجدت فابسط کفیک علی الارض در وجوب مختل می‌‌شود و ما تابع ظهور هستیم در وجوب. حتی آقای زنجانی هم که حجیت عقلاییه قائلند در صیغه امر بر وجوب، می‌‌گویند ظهور ندارد حجت عقلیه و عقلاییه است ایشان هم فرمودند اگر سیاق، سیاق مستحبات باشد دیگر حجت عقلاییه نیست.

روایت چهارم صحیحه زراره است که آقای سیستانی به این روایت استدلال می‌‌کنند بر وجوب استیعاب، صحیحه زراره دارد: و ابسطهما علی الارض بسطا، تهذیب جلد 2 صفحه 83. و ابسطهما علی الارض بسطا، ابسطهما یعنی ابسط یدیک، همان کفین، و ابسطهما علی الارض بسطا. دیگر این می‌‌شود جایگزین روایت علی بن ابی‌حمزه بدون این‌که سندش مشکل داشته باشد.

به نظر ما این روایت هم قابل استدلال نیست برای این‌که سیاق، سیاق مستحبات است. اذا قمت فی الصلاة فلاتلصق قدمیک بالاخری و دع بینهما فصلا اصبعا و اسدل منکبیک و ارسل یدیک و لاتشبک اصابعک و لتکونا علی فخذیک قبالة رکبتیک و لیکن نظرک الی موضع سجودک فاذا رکعت فصب فی رکوعک بین قدمیک تجعل بینهما قدر الشبر، همین‌جور ادامه می‌‌دهد حضرت، و فرّج اصابعک اذا وضعتها علی رکبتیک، و در حال رکوع می‌‌گوید اقم صلبک مد عنقک و لیکن نظرک الی ما بین قدمیک فاذا اردت ان تسجد فارفع یدیک بالتکبیر و خرّ ساجدا و ابدأ بیدیک فضعهما علی الارض قبل رکبتیک و لاتفترش ذراعیک افتراش السبع ذراعیه و لاتضعنّ ذراعیک علی رکبتیک و فخذیک و لکن تجنح بمرفقیک و لاتلصق کفیک برکبتیک، نچسبان کفینت را به رکبتین، ‌و لاتدنهما من وجهک، نزدیک وجهت هم قرار نده کفینت را، همه مستحبات است، تا می‌‌رسد و ابسطهما علی الارض بسطا بگوییم وجوب؟

[سؤال: ... جواب:] ظهور ندارد در وجوب، دلیل بر استحباب نیست، ظهور در وجوب به قرینه سیاق ندارد.

جالب این است که آن بیان آقای حکیم که می‌‌گفت ارض یعنی ما یصح السجود علیه و البسط علی الارض مستحبٌ قطعا چون می‌‌تواند انسان روی فرش کفینش را بگذارد، دیگر این‌جا نمی‌آید چون در این‌جا ذیلش دارد و ابسطهما علی الارض بسطا و ان کان تحتهما ثوب فلایضرک و ان افضیت بهما الی الارض فهو افضل، این ظهور پیدا می‌‌کند آن ابسطهما علی الارض در این‌که مراد مطلق ارض است نه خصوص ما یصح السجود علیه چون بعدش راجع به ما یصح السجود بیان فرموده ان کان تحتهما ثوب فلایضرک و ان افضیت بهما الی الارض فهو افضل.

پس ما هیچ دلیلی بر لزوم استیعاب پیدا نکردیم و الحق مع المشهور که اطلاق دلیل انما السجود علی سبعة اعظم اصل وضع الکفین علی الارض را می‌‌فهماند، هیچ ظهوری در استیعاب عرفی ندارد چون عرض کردیم اگر می‌‌گفت ضع کفیک علی الارض بعید نبود ظهور داشته باشد، اما می‌‌گوید السجود علی سبعة اعظم، سجود واجب است بر هفت عضو، اما چه جور واجب است؟ به نحو استیعاب کامل یا استیعاب لازم نیست این روایت ساکت است.

و لذا ما به اصل برائت رجوع می‌‌کنیم برای نفی وجوب استیعاب و این هم می‌‌شود دوران امر بین اقل و اکثر. این‌جا دیگر دوران امر بین تعیین و تخییر نیست چون اصل مسمای کفین یقینا واجب است روی زمین قرار بگیرد مازاد بر آن می‌‌شود اکثر، اصل برائت از اکثر جاری می‌‌کنیم.

پس اطلاقی در وجوب استیعاب نیست، اگر اطلاقی باشد ببینیم آیا مانعی از این اطلاق می‌‌توانیم پیدا کنیم یا نه انشاءالله فردا بررسی می‌‌کنیم.

و الحمد لله رب العالمین.